



سال اول - شماره ۲۳
سه شنبه ۷ اسفندماه ۱۳۵۸
تک شماره ۲۰۰ ریال

رهائی

در این شماره :

• در آستانه انتخابات

تشت چپ و برد مجاهدین

• نقدی بر نظرات راه کارگر (۳)

تمایلات آشکار رویونیستی

• جنبش مقاومت در نیکاراگوئه

ترازنامه قدرت حاکم

• روابط ایران و آمریکا

تخفیف بحران!

• بنی صدر

سحر قدرت در عرصه واقعیت

در آستانه انتخابات

تشت چپ و برد مجاهدین

درهم سگستن نسبی بلوهای صدر و عدم ایجاد مراکز جدید قدرت و وضع انتخابات مجلس شورای اسلامی با اندازه زیادی ناروین تر از سایر انتخابات و فرآیندوم های یکسال اخیر کرده است.

حزب جمهوری اسلامی با وجود تحمل ضربات سنگین در انتخابات ریاست جمهوری هنوز به جد غلبت در وضعی بهتر از سایرین قرار دارد و این البته بشرطی است که فشار نیروهای مخالف نتواند "تدابیر" این حزب را نقش بر آب سازد. منع تبلیغات از رادیو و تلویزیون و حتی از دیوارهای شهر که تا همین اواخر یکی از ابزارهای موثر تبلیغاتی بود از مهمترین تدابیر حزب جمهوری اسلامی در جلوگیری از شناخته شدن کاندیداهای احزاب دیگر است.

پانکرفتن حزب مدنی، "حزب" پیروان خط امام، شکل نیافتن حزب بنی صدر و بالاخره متلاشی شدن حزب جمهوری خلق مسلمان، حزب جمهوری اسلامی را علیرغم وضع تشتت آن در موقعیت مناسبتی نسبت به رقبا قرار میدهد و چنانچه پیداست تدابیر دیگری نیز اتخاذ شده است که از تکرار ماجرای انتخابات ریاست جمهوری و در رفتن سرخ کنترل کمنته ها و جهاد سازندگی جلوگیری شود. در چنین صورتی با وجود ادامه فعالیت شبکه وسیع روحانیت ملهم از این حزب شاید بتوان گفت که هدفی را که حزب جمهوری اسلامی جهت کنترل ۷۰ درصد از کرسی های مجلس برای خود قرار داده است زیاده دور از واقعیت نباشد. در این میان برنده اصلی انتخابات ریاست جمهوری - بنی صدر - بازنده اصلی انتخابات مجلس خواهد بود و عدم تمرکز کوشش در سازمان حزبی دادن طرفداران خود با احتمال زیاد در آینده از بزرگترین اشتباهات او تلقی خواهد شد. البته این مسلم است که در یک فرصت کوتاه بنی صدر امکان سازماندهی وسیع نداشت ولی این نیز روشن است که وی در فاصله انتخابات ریاست جمهوری مجلس کوشش خود را عمدتاً متوجه مستحکم کردن پایه های قدرت مشخص خود کرد. برای فردی که هرگز در تشکیلاتی کار نکرده است

مهر نور کارش نشانی از رتبه های بی مدرسه بی مدراس است. او بر کسانیکه به وی رای داده اند منت میکند و دونه اینکه خود را مدیون آنها می بیند.

"حزب" پیروان خط امام که همانطور که در گذشته ذکر کرده ایم وجود خود را مرهون یک خلا سیاسی و تمایل امام امت بداشتن تشکیلات کاملاً خودی بودی همان صورت که یک شبه قدرت گرفت، یک روزه هم مقصدار زیادی از آنرا از دست داد. اگر این واقعیت نبود که امام امت وجود آنها را هنوز برای تعدیل قدرت بلوکهای حاکم ضروری میدید از آنها تاکنون جز نامی باقی نمانده بود. کسانیکه مدت کوتاهی تقریباً همراهملعبه دست ساخته بودند بی زودی ثابت کردند که خود ملعبه ای بیش نیستند. در صورت عدم برور اتفاقات بیش بینی نشده و ادامه بیماری امام امت، خط امام به افول خود ادامه خواهد داد و حاج سید احمد را از یک ابزار مهم قدرت محروم خواهد ساخت. اما در کنار اینها، ائتلاف قدیمی و اعلام نشده جناح های مختلف لیبرال که زمانی خود را بقدرت نزدیک میدید و اشغال جاسوسخانه و کودتای روحانیت قافیه را برای مدتی باخت به حرکت جدید افتاده است. جبهه ملی، قدرتهای پشت پرده حزب جمهوری خلق مسلمان، نهضت آزادی، جنبش، و گروه هایی از این دست علیرغم تضادهای درونی خود از آنجا که همه از منافع مشترک الهام میگیرند، زبان مشترک و سنن مشترک دارند و هم آوا هستند. در میان اینها جبهه ملی سابقه بیشتری دارد و کمتر از دیگران در جریانات اخیر "آلوده" شده و فرصت ابراز وجودی یافته است مع هذا بنظر میرسد که بی کفایتی افسانه ای رهبران این جبهه، فرصت اخیر را هم از دست آنها خواهد گرفت و آقای مهندس حبیبی را مجدداً به سرگرمی همیشگی در احضار ارواح آقای سنجابی را در تردید و سواس آمیز جادوایی باقی خواهد گذاشت. در این میان انتخاب بنی صدر که بهر حال بر دی برای لیبرالها بوده است نیز زمینه رشد و با قدرت با بنی نسبی آنها را فراهم تر میکند تا حدی که

حزب - عنوان است که اگر چنین نبود که هیچکس بخیر رهبران جبهه ملی با اندازه خود آنها در بلا استفاده گذاشتن زمینه های مناسب قابلیت و توانائی نداشته باشند واقعی لیبرالها بسیار زیاد بود. اکنون بنحوی از انحاء نیروهای مختلفی از مدنی "طلا غوثی" تا بنی صدر "توحید سیدی" و شریعتمداری "مرجع الخیر" و سنجابی "منزله" و بالاخره بازرگان "آرزومند" هم سرنوشتی یافته اند و نیروی قابل توجهی را عرضه میدارند. بنی صدر - نماینده دست سوم سرمایه داری - برای احیاء اقتصاد سرمایه داری ضرورتاً با آن به نمایندگان دست دوم - متوسل خواهد شد، بیهوده نیست که جناب بنی صدر برای پخش نطق مفصل بازرگان از تلویزیون آنقدر تلاش میکند و آقای میناچی را رگار بازرگان و یکی از احتمالات جدی نخست وزیر (تا قبل از افشاء کوری) را هرکولوار از جنگ پیروان خط امام نجات میدهد. اینها را آقای بنی صدر بعنوان علامه خود به حفظ "دموکراسی" بخورد خلاق میدهد ولی همین جناب دموکرات که برای بازگان و میناچی سینه چاک میدهد، اساندار مازندران را به افتخار "افشاء" چپها در حوادث کشید می کشاند و فراموش میکند که دموکراسی حق هم برای جوابگویی چپها میطلبد. بهر حال آقای میناچی متأسفانه شانس نخست وزیر را از دست داد ولی جبهه لیبرالها خالی نشده است و آقای فروهر به مثابه چاکر منش ترین "لیبرال" (لیبرال فاشیت؟) تمام ما را معذور دارد که گناه از واقعیت است نه انعکاس آن (همچنان با اشتیاق در پشت در ایستاده است چه جملگی میدانند مسیر حرکت بکدام سو است).

در جبهه اپوزیسیون

در گذشته آنقدر از تشتت چپ گفته ایم و گفته اند که تکرار آن ملالت آور است. اما چاره ای نیست که بدین حقیقت اشاره کنیم که ظرف یکسال گذشته همه چیز عوض شد، جز وضع اسفناک چپ. چپ نه از نظر سازمانی، نه از نظر پیوند با رزمندگان و نه از نظر

ارسطاط درونی و ایجاد همکامی یک کام به پیش نرفت . یک کام به پیش نرفت و شاید بتوان گفت از نظر کیفی کام ها به عقب رفت بسوی انحراف و اینرا در گذشته گفته ایم و تکرار نمیکنیم که عامل اساسی این وضع نابسامان را انحرافات ایدئولوژیک بزرگترین سازمان چپ سازمان چریکهای فدائی خلق میدانیم ، و انعکاس این انحرافات در عملکرد و راه آنها بصورت بدنام کاری کیچرسی و از همه رست تر انحصارگری این سازمان نه قابلیت آنرا دارد که جنبش چپ را هدایت کند ، و نه کوتاه نظری محاسنی آن داده است که بحر "برد" های! تصویری روزمره - و ضرورتا با خنثیهای استراتژیک - بجیزی بیندیشد . نباید بهمان سان که آنها برای سلامتی امام امت است دعا میکنند ما نیز برای انتخاب چندین از آنان به نمایندگی مجلس دعا کنیم بلکه شاید عطش تشبیب وجود فـسـرو نشینند و داشتن چند وکیل ، رسمیـنی را که طالبش هستند به سازمان آنها ببخشند .

انشاء الله .
حالت اینجاست که هر چه چپ به آنها میگوید شما بزرگترین سازمان چپ هستید برای آنها رما بیت بخش و فـانـع کننده نیست . آنها این مهر را بید را از چپ نمیخواهد - چون بی نظرات آنها غیر از خودشان چیزی وجود ندارد - مهم آنست که شوروی " سوسیالیست " آنها را رسمی بشناسد (و به مراسم دعوت کند) ، مهم آنست که آمریکا بفهمد که نیروی چپ ایران آنها هستند . مهم آنست که حزب جمهوری اسلامی (جناح " مرفی اس ") بسا و ر نمیکند ؟ قدری در یک کنید . بیهوده نمیگوئیم (به قدر آنهایی ببرد . بسی اعتنائی به دولت و دنبال گرفتن تائید از دشمن و رفتن در عالم روانشناسی مقوله شاخه شده است . امیدواریم متحقی شدن آن ، رضایت خاطری ایجاد کند که نتیجه اش بلوغ باد . باز هم انشاء الله . بهر حال این نکته میراث گفته نمائند که گذاشتن بار عمده و اشیا به دوش سازمان چریکهای فدائی خلق بمعنای ندرسته گرفتن کوتاهی های سایر سازمانهای چپ نباید تلقی شود . اینبار نیز علیرغم کوشش هایی که از جانب پاره ای از سازمان بهادر هم هماهنگی صورت گرفت عملاً

نتیجه مطلوبی بدست نیامده است . گرچه ما معتقدیم که بهر حال باید به کوشش ها ادامه داد ولی در عین حال برای اعتقاد نیز هستیم که صرف کوشش مسئله ای را حل نخواهد کرد . وجود زمینه مادی بمعنای آماده بودن شرایط عینی نیست زیرا فراموش میکنیم که بخشی از عینیات انعکاس های ذهنی مادی شده هستند . انحرافات ذهنی سازمان فدائیان زمینه عینی همکاری چپ را مشوب میکند هر چند که این بخش از چپ دهها آدمی همکامی را داشته باشد .

سازمان مجاهدین خلق

به حرات میتوان گفت که بریده واقعی حوادث یکی دوماه ها اخیر سازمان مجاهدین خلق بوده است . این برد قسم مربوط به گذشته و اصلت سازمان مجاهدین در مقام قیاس با سازمانهای مذهبی فـلـائـی و خلق - الساعة ما نند حزب جمهوری اسلامی است و قسم " مربوط به حوادث اخیر . و ایمن حوادث از جهت سودمند افتادند .

۱- ضربه خوردن به حزب فـلـائـی جمهوری اسلامی و با نگرین " حزب " خط امام که بهر اندازه بی ریشه بسود . زمینه رشد یک سازمان اصل مدعی را در میان بخشی از توده فراهم می ساخت .

۲- کاندیدانوری مسعود رجوی در انتخابات ریاست جمهوری و پشتیبانی بخش عمده ای از چپ از او ، این سازمان را بعنوان عمده ترین سازمان مرفی ، آلترناتیو واقعی ، به حاصه معرفی کرد و بخش مهمی از نیروهای سنا بینی را بجانب آنان سوق داد . مجاهدین تائید چپ را گرفتند بدون آنکه آوانسی به چپ داده باشند . این امر بدقت قابل پیش بینی بود و ما مفعلاً " در مورد آن نوشتیم ولی متأسفانه بخش مهمی از چپ - هر یک بدلائل مختلف - دنبال این برنامه رفتند ، ذهنیگری و عدم شناخت خود را از واقعیات نشان دادند . آسان پیوده است که اکنون به این بخش از چپ با دآوری شود که عدم تحقق جبهه خلق موعود نه سنا نکر " شرسواری دولادولای مجاهدین " بلکه سموداری شناختی و عدم وفاداری آنان به اصول اولیه و شروط حرکت چپ - مسئله همزونی - بوده است ؟ حـ

ا همچنانکه گفته بودیم با دست خود مجاهدین را در راه اپوزیسیون مرفی قرار داد و نق نق های کنونی آنمرفا نشاندند و هوشیاری مجاهدین بسی سیاستی خود آنهاست . قسمت عمده چپ بدنبال برنامه مسعود رجوی و مجاهدین رفت . اکنون مجاهدین بدلائل بدیهی از حمایت حتی یکی از کاندیداهای سازمان های چپ معذورند . نق نزیم . بهتر است چشمه را باز کنیم .

۳- یکی از خصوصیات مثبت و ارزنده مجاهدین این بوده است که در غالب موارد ، شعارهای خود را بر زبان عمل ترجمه میکنند . مخالفت مجاهدین با دو مرحله ای بودن انتخابات و سایر بندهائی ارتجاعی آن فقط در حد یک شعار در جراید آنها خلاصه نمیدانند بلکه بطور مثبت با برگزاری اکسیونهای مختلف و خاصه راهپیمائی های مفضل بصورت یک واقعه در صحنه سیاسی کشور در آمد . برخورد های فاشیستی مرتجعین به مجاهدین در روزهای اخیر نشان میدهد که ارتجاع مخالفت مجاهدین را با پوست و گوشت لمس میکند و در عین حال نشان میدهد که مجاهدین در مواردی که بخواهند حاصربه مقاومت جدی و اصولی هستند . اگر هر آینه طرح انتخابات دو مرحله ای لغو شود اعتبار عمده آن در اذهان نوده بدرستی به سازمان مجاهدین خلق داده میشود نه به سایر سرکشاده جبهه ملی و یا تک شعارهای جریده کار . مجاهدین ، هم در برخورد با سازمانهای چپ و هم در مقابل با ارتجاع عیون نشان داده اند که بسیار هوشیارند و محاسبات و تاکتیکهای سیاسی را خوب میدانند .

با اینهمه نباید تصور کرد که مجاهدین قادر خواهند بود مقدار قابل توجهی نما بنده به مجلس بفرستند . مهمترین انتخاب نماینده نوسعه ارتباط با توده و کسب اعتبار بحق است و این کار را آنها تاکنون کرده اند . حتی اگر تعداد بسیار ارتجاعی قانون انتخابات از انتخاب شدن نمایندگان مجاهدین جلوگیری کند مجاهدین پیام خود را داده اند و بعنوان وسیعترین سازمان مرفی تثبیت شده اند

• نقدی بر نظرات راه کارگر (۳)

نمایلات آشکار رویزیونیستی

سروخ کسیم.

معاهده‌ی مولوتف - ریبن تروپ

ظاهراً در اینجا این بحث می‌خواهد طرح شود که کمونیست‌های یک کشور نباید به بهانه‌ی مصالح کمونیست‌های کشور دیگر (و بطور اخص کشور برادر بزرگ) از مبارزه با واقعیات جامعه‌ی خود در برابرشان مینهد اجتناب کنند. طبیعی است که ما این موضع کبری را مورد تأیید قرار میدهیم و در اینمورد موضع کبری حزب کمونیست چین در جریان انقلاب که علیرغم رهنمودهای "حزب کمونیست" کشور برادر بزرگ و "مصلح" آن به مبارزات خود در چین ادامه داد نیز بدون شک مورد تأیید ما است. و در ضمن روش احزاب اپورتونیستی چون حزب توده که بدون توجه به منافع کارگران و زحمتکشان ایران همواره سنگ "مصلح" کشور برادر بزرگ را به سینه می‌زده است را محکوم می‌نمائیم. اما این اعتقاد ما است که نمیتوان مصالح پرولتاریای یک کشور را از پرولتاریای جهانی و از جمله پرولتاریای "کشور برادر بزرگ" جدا کرد. یکی از ضعف‌های اساسی سیاست کمینترن و انحراف رهبری استالین در آن دوران این بود که اشتراک منافع طبقاتی کارگران جهان به صورت تحت‌الشعاع و زیر پا قرار گرفتن منافع کارگرها سراسر جهان بود "مصلح" و "منافع" "کشور برادر بزرگ" تعبیر میشد. از اسیر و نیز احزابی چون حزب توده وظیفه‌ی توجیه "ایدئولوژیک" این از خود گذشته‌ی کارگران جهان را بعهده گرفتند. لیکن به گمان ما انترناسیونالیسم پرولتری بسان یک خیابان یکطرفه نیست بلکه دو جهت دارد. مصالح واقعی پرولتاریای یک کشور کمونیست از مصالح واقعی پرولتاریای ایران و دیگر نقاط جهان جدا نیست و بر عکس.

آنها که میکوشند این مصالح را از هم جدا کنند، ریشه‌ی تفکرشان ناسیونالیستی است و در واقع سنگ منافع "ملی" بورژوازی و خرده‌بورژوازی میهن را به سینه می‌زنند و آنان که درکشان از انترناسیونالیسم، زیر پا گذاشتن منافع پرولتاریای جهان ظاهراً بخاطر پرولتاریای شوروی و با چین است، در واقع کارگزاران ناسیونالیست‌های رویزیونیست حاکم بر اتحاد شوروی و با چین می‌باشند.

راه کارگر به غلط قرارداد "برست‌لیتوفسک" زمان لنین را با قرارداد "مولوتف - ریبن تروپ" زمان استالین تشبیه نموده و بدین ترتیب رهنمود لنین در مورد "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" را به بونه‌ی فراموشی می‌سپارد.

جنگ جهانی اول جنگ بین امپریالیست‌ها بود که از مدتها پیش خود را برای آن آماده میکردند و هدف اصلی‌شان نیز تقسیم جدید جهان بود. کمونیست‌ها و در رأس آنها لنین

سوسی "در برابر رویزیونیسم و نژ سوسیال امپریالیسم" منتشره از جانب "راه کارگر" مسائل و سئوالات جدیدی را در ارتباط با درک نویسندگان "راه کارگر" از مفهوم رویزیونیسم، ریشه‌های اجتماعی پیدایش رویزیونیسم در شوروی، مسأله‌ی سوسیالیسم و چگونگی ساختمان سوسیالیسم در شوروی مطرح می‌سازد.

ما در این مختصر بهیچوجه قصد نداریم که به بررسی جامع و دقیق این مفاهیم و اصولا به بررسی ماهیت کنونی جامعه‌ی شوروی و چگونگی انحطاط روند سوسیالیستی در این کشور بپردازیم. این بررسی‌ها را به نوشته‌های دیگر موکول میکنیم هر چند که تاکنون مباحث و مطالب متعددی را پیرامون توضیح مفهوم سوسیالیسم و جامعه‌ی سوسیالیستی و نیز بررسی روند رویزیونیسم و استالینیسم در شوروی عنوان نموده‌ایم. قبل از طرح نقد نوشته‌ی "در برابر رویزیونیسم...." مجدداً سوال اساسی خود را از رفقای خط ۴ عنوان میکنیم:

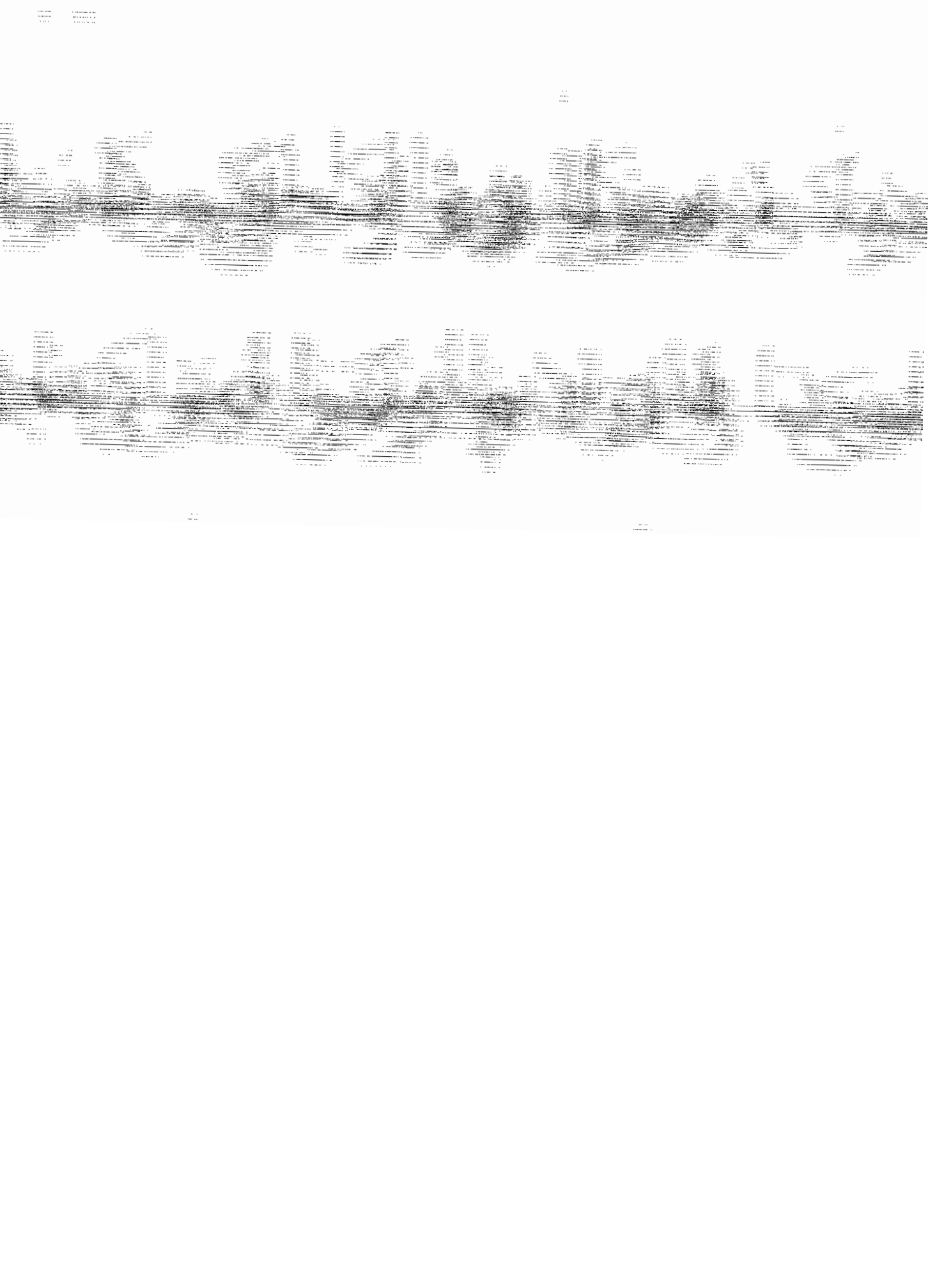
چرا رفقای که مدعی ابداع خط جدیدی در جنبش چپ ایران هستند بحث‌انسانی نمیکند؟ چرا معتقدند که جامعه‌ی شوروی امروز یک جامعه‌ی سوسیالیستی است؟ و حزب کمونیست شوروی حتی رویزیونیست نیست؟ کجا است آن تحلیل نویسن که ماهیت کنونی جامعه‌ی شوروی و بروسی انحطاط (و یا بغول ایشان تعالی) سوسیالیسم را در این کشور بطور علمی مورد بررسی قرار دهد؟ تفاوت دقیق نظرات ایشان با نظرات حزب توده در مورد ماهیت جامعه‌ی شوروی و حزب "کمونیست" آن چیست؟ این سوالات تا کنون بلا جواب مانده‌اند ولی معتقدیم کسانی که معتقد به داشتن نظریه‌ی "چهارم" هستند باید این نظرات را بطور جامع روشن کنند و خرشه اطلاق واژه‌ی "خط چهارم" جز یک عنوان کاملاً مصنوعی برای اعلام هویت و اظهار وجود غیر واقعی در جنبش چپ نمی‌تواند باشد. مقدمات یادآور میشویم که بهیچوجه میرسد هدف نویسندگان "راه کارگر" از این نوشته بهیچوجه ارائه‌ی یک بررسی علمی و در پایان نتیجه‌گیری درست از این بررسی نیست بلکه با عنوان ساختن یک سلسله دگم‌های اعتقادی و یا مصلحتی مانند:

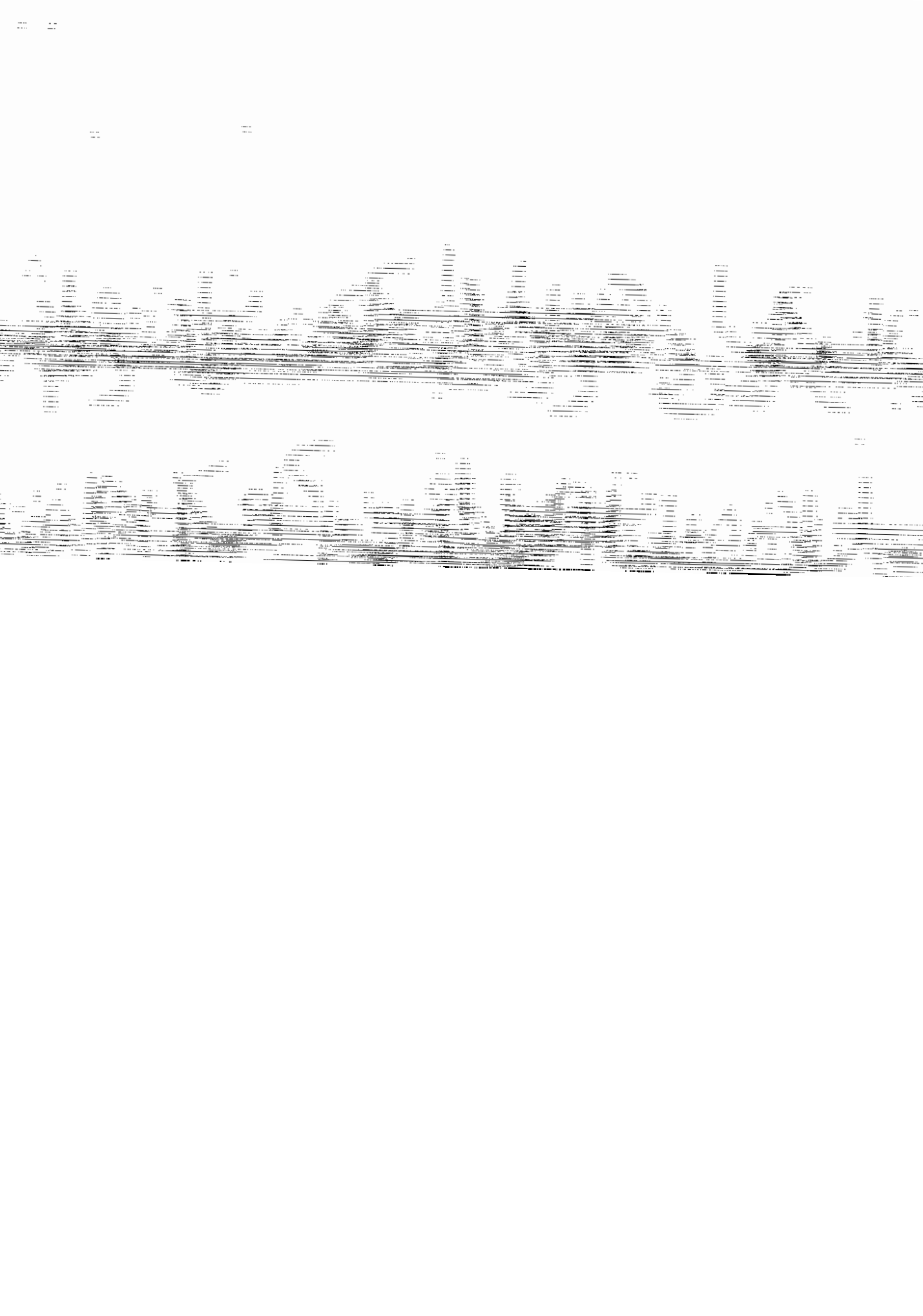
۱- عظمت استالین و کمونیست کبیر بودنش

۲- سوسیالیست بودن شوروی

۳- و رویزیونیست نبودن حزب کمونیست شوروی

و با استفاده از شیوه‌ی مانریالیسم مکانیکی سعی بر توجیه و نه‌اشبات ادعاهای خود کرده‌اند. در هر جمله فاکتی ارائه داده‌اند از آن عمدتاً استفاده توجیهی شده و در آنجا که واقعیات در تضاد با احکام حزمی ایشان قرار گرفته، از کنار آنها گذشته و با اصلاً فراموششان کرده‌اند. از اساره‌شان به معاهده‌ی مولوتف - ریبن تروپ





طبیعتاً چنین شتابی نمیتوانست انعکاس نامطلوبی در میان افشار میانی نداشته باشد.

۷- "در عین حال یک سلسله اشتباهات و نادیده گرفتن اصول سانترالیسم دموکراتیک در درون حزب کمونیست شوروی صورت گرفته بود که نمیتوانست بازتاب منفی در اذهان مردم نداشته باشد."

و بالاخره مقاله استنتاجات خود را: اینطور فرموله میکند:

"خلاصه بنظر ما علت ظهور تجدید نظر طلبی خروشچف در حزب کمونیست اتحاد شوروی قدرت گرفتن لایه‌ای از تکنوکراتها و کادرهای متخصص در جامعه شوروی بود. این قشر در مرحله‌ی معینی از تاریخ شوروی، در نتیجه شرایطی که در بالا اشاره شد بیش از حد مجاز وزن پیدا کرد و به اهرمهایی در دولت شوروی و در نهادهای اقتصادی اجتماعی جامعه شوروی بویژه در حزب کمونیست دست یافت که با قدرت طبقه‌ی کارگر شوروی غیر متناسب بود و تحت شرایط تاریخی سیاست پرولتری دولت شوروی و خط ...

چه تفاوت کیفی بین حزب کمونیست شوروی که بقول شما! آنها مبخش حزب توده است و سایر احزاب رویزیونیست جهان از جمله خود حزب توده وجود دارد؟ چه تفاوت اساسی در تئوریها و نظریات ارائه شده حزب توده و حزب کمونیست شوروی وجود دارد؟ آیا هرگز مسئله، نظری و تزی از جانب حزب کمونیست شوروی اعلام شده که حزب توده در تضاد با آن قرار گرفته باشد.

کرد و ...

از محتوای مطالب فوق اینطور نتیجه میگیریم که پیدایش رویزیونیسم در شوروی اجتناب ناپذیر بود چون بخاطر شرایط و دلایل خاص تاریخی - اجتماعی - اقتصادی در جامعه آنروز شوروی "تحقق جامعه‌ی سوسیالیستی تقریباً ناممکن" بود. رویزیونیسم بنا بر ضرورت تاریخ پدیدار شد، ریشه گرفت و سر از آستین خروشچف بیرون آورد.

غیر ممکن است بتوان شکست طلبانه‌تر از این سخن گفت و معلوم نیست تفاوت نظر راه کارگر با کائوتسکی و پلخانف که آنان نیز تحقق جامعه‌ی سوسیالیستی در روسیه را به همین دلایل غیر ممکن میدانستند در چیست؟! راه کارگر هیچ تحلیلی از نقش دولت و حزب کمونیست شوروی در همین دوران سی ساله‌ی استالین را مجاز نمی شمارد. هیچ برخوردی به سیاست و برنامه‌های اقتصادی حزب، به مشی اکونومیستی آن، به رابطه‌ی حزب با توده‌ها و اساساً نقش توده‌های زحمتکش در ارتباط با تحول سوسیالیستی جامعه، برنامه‌های فرهنگی، ایدئولوژیک رهبری در ارتباط با کارگران و زحمتکشان.... ضروری تشخیص داده نمیشود! کویا اینکه انقلاب اکتبر محکوم به فرجام در رویزیونیسم و خروشچف‌یسم بود. اگر نبود پس نقش حزب و دولت شوروی در طی ۳ دهه‌ی حکومت استالین، چگونه میتواند باشد که

به آن "رویونیسم تمام عیار" نرسد. نویسندگان بجای ارائه‌ی تحلیل همه جانبه از نقش حزب در کل روند ساختن سوسیالیسم در شوروی و درک غیر دیالکتیکی و انحرافی رهبری از مسئله‌ی سوسیالیسم و ساختمان آن و نیز نقش مبارزه‌ی طبقاتی زحمتکشان در تشکیل این روند، صرفاً به "یک سلسله اشتباهات و نادیده گرفتن اصول سانترالیسم دموکراتیک در درون حزب کمونیست شوروی" - که آنهم تنها از دیدگاه نویسندگان مقاله بغلت شرائط خاص تاریخی و... اجتناب ناپذیر بودند - بسنده میکند. نویسندگان "راه کارگر" حتی بررسی مختصری از همین "اشتباهات" و "نادیده گرفتن اصول سانترالیسم دموکراتیک در درون حزب" هم انجام نمیدهند و بالاخره خواننده نوشته‌ی آنها را متوجه نمیشود که این "اشتباهات" چه بودند "اشتباه" (۱) بی - دلیل چیست و اگر دلیلی هست کدامست. عوارض "نادیده گرفتن اصول سانترالیسم دموکراتیک" چگونه بود و کذا. شاید هم مصلحت "راه کارگر" چنین بود که به تصفیه‌های مشهور استالین و نیز حس و تبعید و اعدام میلیونها نفر از کمونیستهای صدیق در این دوران سی ساله ...

... پس برکتشوری توده با دست ... ادامه میدهد:

"خروشچف که بیشتر بیان کننده‌ی منافع فخرهای متخصص و تکنوکرات در جامعه‌ی شوروی بود، با استفاده از خستگی مردم شوروی از جنگ و تنفرشان نسبت به درکیریه‌های نظامی که امپریالیستها برای انداخته بودند و با بهره‌برداری از ضعف حزب، که در دوران بعد از جنگ مخصوصاً بشدت در نتیجه‌ی سیاست‌های اشتباه آمیز رفیق استالین صدمه دیده بود، اینک بعنوان مبشر رفاه و خوشبختی برای مردم شوروی، در سکوی اول رهبری شوروی جای میگیرد."

اولاً باز معلوم نند که این اشتباهات کدام بودند و ماهیت آنها چه بود. شاید چرا فقط اشتباهات "بعد از جنگ" و نه قبل از جنگ به حزب صدمه زدند. دلایل "راه کارگر" چیست؟ آیا بنظر آنها قبل از جنگ اساساً "انحرافات" و یا "اشتباهاتی" هر چند کوچک وجود داشیا نه؟ آنها چه بودند؟ منظور از "صدمه" دیدن حزب چیست. به چه چیز حزب صدمه وارد آمد. شالسا این استدلال که "خروشچف با استفاده از خستگی مردم شوروی از جنگ" و نیز "بهره‌برداری از ضعف حزب" (حتماً یواشکی!) بقدر

رسید همان تر معروف خودتای خروشف - البته به شکل و شیوه‌ای "جدید" - نیست. بهر حال تناقض این امر با این ابراز دیگران که "عروج خروشف را بقدرت یک کودتای نظامی" دانستن "اشتباه" میدانید، چگونه حل می‌شود؟ باید پرسید اساساً کریزعم شما نویسندگان "راه کارگر" بدلائل خاص تاریخی و اجتماعی و سیاسی رویزیونسم در جامعه‌ی شوروی و در حزب کمونیست آن ریشه گرفت و "بصورت رویزیونسم تمام عیار ظاهر گردید"، نقش و ظهور خروشف جز بمعنای بیان و تبلور و محصول این جریان تاریخی چه چیزی میتواند باشد؟ اگر خروشف هم نبود آیا فرد دیگری بعنوان نماینده‌ی همین جریان تاریخی بر مسند قدرت نمی‌نشست و جامعه‌ی شوروی را در مسیر انحطاط بیشتر از گذشته سوق نمیداد؟ پس مسأله‌ی اساسی "خستگی مردم" و "ضعف حزب" نیست بلکه حرکت شتاب‌آمیز حزب در جاده‌ی رویزیونسم و انحطاط قهرانی جامعه‌ی شوروی از مسیر سوسیالیسم است. ممکن است در اینجا بما خرده گرفته شود که شما خود گفته‌اید که:

"خروشف متأسفانه محصول تمام حوادثی بود که در دوره‌های قبل اتفاق افتاده بودند. خروشف تنها یک نفر نبود که تمام شرارتها را ناشی از خود وی بدانیم. چنین نظری ناشی از اصول غیر علمی و غیر مارکسیستی است."

لیکن بحث ما درست اینجا است که شما علیرغم این ابرازات و علیرغم ادعایان در ضرورت تحلیل از ریشه‌های تاریخی رویزیونسم (ما قبل خروشفی) در شوروی باین مسأله بطور جدی نپرداخته‌اید و از اینرو نیز از انحرافات بنی و منشی استالین و انحرافات اساسی ایدئولوژیک - تئوریک و سیاسی حزب کمونیست شوروی در دوران رهبری استالین هیچ نمی‌گوئید و صرفاً به "سیاست‌های اشتباه آمیز" که معلوم نیست از کدام سرشت و ماهیتی هستند، خجولانه اشاره میکنید و در می‌گذرید. این برخورد، برخوردی اصولی و جدی نیست. این در رفتن از زیرمسلله، تحلیل نکردن ولی کرد و خاک کردن است. این تکرار حرفهای خط ۱ در پوشش خط ۴ است. تکرار گذشته است بصورت جمله به گذشته.

بله! لابد گفت که نیستند؟! اینکارگر

و اما متذکر تحلیل علمی چیست و اشکال کار نیستند که آن مقاله کجا است. به تصور ما اشتباه و یا بهتر بگوئیم انحرافات نویسندگان مقالهی "در برابر رویزیونسم..." فقط این نیست که بدون استناد به فاکت‌ها و با آرائه‌ی ارقام و آمار و بدون ارائه‌ی بحث اثباتی رای به سوسیالیسمی بودن جامعه‌ی شوروی میدهند. ایراد ما همچنین به متدلوژی بحث آنان است. ایراد باین واقعیت است که نویسندگان "راه کارگر" نقش حزب کمونیست و رهبری رادهدا^{یت} مبارزه‌ی طبقاتی و سوسیالیستی جامعه‌ی شوروی نه تنها

اساسی نمی‌دانند بلکه کلاً آنرا نادیده گرفته و بیکباره از قلم میاندازند. واقعیت اینست که با وجود همهی آن عقب‌ماندگی‌های اقتصادی - اجتماعی روسیه قبل از انقلاب و علیرغم همهی مشکلات ناشی از محاصره و تهاجم ضد انقلاب در داخل و خارج و عوارض ناشی از آن انقلاب اکتبر محکوم به شکست نبود و آنان که جز این می‌گویند سخنان تروتسکی و منشیوکیها و کائوتسکی‌ها را تکرار میکنند. رهبری درست می‌وانست که با حمایت طبقه‌ی کارگر و سایر زحمتکش جامعه همانطور که از جنگ داخلی و تهاجم ۱۴ کشور امپریالیستی فائق بیرون آمد، مشکلات بعدی جامعه را نیز به کمک همین زحمتکشان و از طریق آنان حل کند و از رشد رویزیونسم و بوروکراسی در حزب جلو گیرد. طبقه‌ی کارگر برای ساختن دیکتاتوری پرولتاریا "خسته" نمیشود. خستگی زمانی عارض میشود که آنچه ساخته میشود متعلق بسا و نباشد. بیکاری باشد. اما متأسفانه درک حزب و رهبری آن از سوسیالیسم یک درک اکونومیستی و انحرافی بود. مکانیکی انکاشتن رابطه بین زیر بنا و رو بنا و از آنرو مطلق دیدن نقش اقتصاد در ساختمان سوسیالیسم، تأکید یکجانبه روی صنعتی شدن جامعه و استفاده از همه‌گونه‌ها و مکانیزم‌ها و مشوق‌های مادی در این ارتباط، نادیده گرفتن مسائل دهقانان و اعمال زور و خشونت در امراشتراکی کردن کشاورزی و از همه‌بارزتر عدم تربیت سیاسی - ایدئولوژیک - فرهنگی توده‌ها، بی‌اعتنائی به آنها و قطع هر نوع رابطه متقابل با آنها و زیرپا گذاشتن این واقعیت که تنها ضامن پیروزی سوسیالیسم مبارزات طبقاتی زحمتکشان جامعه و حاکمیت بلافصل آنها بر همه‌ی شئون و مقدرات اقتصادی - سیاسی - اجتماعی جامعه است. و در کنار اینها توسل و تشدید بوروکراسی درون حزبی و کیش شخصیت و اتوریته پرستی، اینها جملگی از مهمترین مسائلی بودند که در انحطاط رویزیونستی و بوروکراتیک حزب و در نتیجه انحطاط جامعه و انحراف از سوسیالیسم و غیر سیاسی ماندن توده‌ها نقش تعیین کننده داشتند. وقتی که کسی مانند استالین براین اعتقاد باشد که با تغییر زیر بنا، رو بنا نیز خود بخود تغییر و تحول خواهد کرد، روشن است که در این معادله بخشی برای مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه باقی نخواهد ماند. بی‌شک نبود که وی پس از برنامه‌ی ۵ ساله اول اعلام د^دژده گدماعسی قوروی^ت سوسیالیستی است و پس از برنامه‌ی ۵ ساله دوم حکم به اتمام ساختمان سوسیالیسم در شوروی و ورود آن به فاز جامعه کمونیستی و بی‌طبقه داد. (رجوع شود به نطق استالین در کنفرانس ۱۷ حزب کمونیست شوروی) از اینرو بر اساس این بینش انحرافی و کم عمق از سوسیالیسم و کمونیسم، استالین معتقد بود که طبقات استثمارگر و اصولاً تضاد طبقاتی شوروی از بین رفته‌اند و در نتیجه محلی از اعراب برای مبارزه طبقاتی وجود ندارد. پس باین منطق، مخالفان وی در حزب حتماً میبایست که از فماش جاسوسان امپریالیسم و عوامل بیکانه بوده باشند که طبعاً در اینصورت نابودیشان الزام‌آور

در راه رسیدن به سوسیالیسم نفی میکند. وقتیکه رهبران حزب کمونیست شوروی از سر "استقلال محدود" برای سایر کشورهای "برادر" سخن میگویند، در واقع صراحتاً اذعان میکنند که از مسأله "انترناسیونالیسم پرولتری" چه میفهمند - تحت عمومیت نگهداشتن سایر کشورهای "برادر"

جهت نامین مصالح عالمی "کشور سوراها" ۱۱
خروش و خروجهایم، برژنف و برژنیسم با عنوان ساختن تزهائی چون "حرب تمام خلقی"، "دولت تمام خلقی" و "ترهنگ تمام خلقی" بطور بارور نگرانی اولیه ترین اصول سوسیالیسم علمی را نفی کردند. "حزب تمام خلقی" یعنی نفسی بنیادی ترین اصول مارکسیسم مبنی بر قبول کاراکتر طبقاتی احزاب و علی الخصوص حزب پرولتاریا.

حال نه تنها ما بلکه همه مردم و حتی حزب توده حق دارند از "راه کارگر" بپرسند این داستان یک بام و دو هوا چیست چرا وقتی حزب توده همان تزهائی حزب کمونیست شوروی را میدهد اولی رویزیونیست سازشکار و... است ولی دومی سوسیالیستی است؟! این شوه "نحت" نیست، مدور احکام از پیش ساخته شده بر حساب سبکیهای سیاسی و نه اعتقاد ایدئولوژیک است. ام الفساد است. از عوامل موثر و مهم رشد رویزیونیسم است. با اینحال راه کارگر که موضعگیری های خود را نه بر حساب یک سیستم ایدئولوژیک بلکه بر حسب ضروریات پراکمانیستی اتخاذ میکند و نشان میدهد که وفاداری اصول ایدئولوژیک را میتواند فدای مصلحت جویی ها کند.

گفتیم بدون استدلال چنین میگوید ولی بگذارید که به سبب استدلال واقعاً تاسف آوری که من باب خالی نبودن عریضه میشود اشاره کنیم تا روشن شود که دور شدن از شوه برخورد علمی میتواند بکجاها منتهی شود. "استدلال" راه کارگر در مورد این یک بام و دو هوایی اینست که اگر حزب کمونیست شوروی در مورد ضرورت انقلاب قهر آمیز تردید کند این زیاد مهم نیست چون این کشور انقلابش را کرده است ولی حزب توده که هنوز انقلاب نکرده حق ندارد چنین بگوید. باس - دادن بجنین احتیاجی بمنزله حدی گرفتن آنست. ولی بهر حال چون "دلیل" اقامه شده، باید به راه کارگر یادآوری کرد که کشف کمونیسم ملی چیز جدیدی نیست و از این که نمونه کلاسیک آنرا بدست داده اید باید بپسند

بقیه در صفحه ۱۵

استدلال این نیست که تئوریهای حزب کمونیست شوروی در مورد انقلاب قهر آمیز رویزیونیستی نیست و یا کرایش مسلط رویزیونیسم نیست، بلکه منظور این است که این کرایش مسلط رویزیونیستی

در این مورد نمیتواند بمعنای تسلط رویزیونیسم در حزب کمونیست شوروی باشد بدلیل اینکه مفهوم کلیدی در مورد طبقه کارگر شوروی انقلاب قهر آمیز نیست، بلکه مسائل مربوط به ساختمان سوسیالیسم در خود کشور اتحاد شوروی است. (تاکید از "راه کارگر" است)

بعبارت دیگر رویزیونیسم نه در گذشته بر حزب کمونیست شوروی "تسلط" داشته و نه در حال حاضر چون تئوریهای مربوط به سوسیالیسم و جامعه سوسیالیستی در این کشور بدرستی پیاده شده و در ساختمان سوسیالیسم نیز بخوبی پیشرفت است! معلوم نیست خروش و خروجهای چرا باید اینقدر فحش بخورد.

مقاله در ادامدی این استدلال از مقایسهی حزب توده و حزب کمونیست اتحاد شوروی اظهار میدارد:

"حزب توده یک حزب رویزیونیستی بطور مسلط میباشد و رویزیونیسم در آن غالب است. درحالی که این مسأله - انقلاب قهر آمیز برای آن حزب حزب کمونیست اتحاد شوروی که در واقع الهام بخش حزب توده در این مورد است، بطور مسلط رویزیونیست نیست چون که این مسأله [انقلاب قهر آمیز] برای آن حزب تعیین کنندهی ماهیت آن نمیشد."

ما سؤال میکنیم چه تفاوت کیفی بین حزب کمونیست شوروی که بقول شما "الهام بخش حزب توده" است و سایر احزاب رویزیونیست جهان از جمله خود حزب توده وجود دارد؟ چه تفاوت اساسی در تئوریهای و نظریات ارائه شدهی حزب توده و حزب کمونیست شوروی وجود دارد؟ آیا هرگز مسأله، بطور و تزی از جانب حزب کمونیست شوروی اعلام شده که حزب توده در تضاد با آن قرار گرفته باشد؟ وقتیکه حزب کمونیست شوروی از گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم، از همزیستی مسالمت آمیز و رقابت مسالمت آمیز با امپریالیسم صحبت میکند در واقع صریحاً اعلام میکند که به مسألهی مبارزهی طبقاتی در جامعه که اساسی ترین شرط تحول انقلابی در جامعه اساعتقاد ندارد، یعنی که معتمد به سازش طبقاتی و ترمیم دستگاه دولت بورژوازی از طریق فرصتهای اجتماعی است یعنی که بجای تبلیغ اصل مبارزه و انقلاب علیه امپریالیسم، تز

مصلحه و سازش با آن را در سراسر جهان تبلیغ میکنند، یعنی که از مبارزه با سرمایه داری جهانی، رقابت اقتصادی با آن را میفهمد. رویزیونیسم مدرن با طرح تز ارجاعی "راه رشد غیر سرمایه داری" که به واقع پوششی برای توسعه، ترمیم و تحکیم همین مناسبات سرمایه داری است، مبارزهی طبقاتی پرولتاریا و پیکار انقلابی را

هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت
کمونیستی

مقالات بی امضاء نظر رسمی
سازمان و مقالات با امضاء
نظر نویسندگان آن مقالات
است.

جنبش مقاومت در نیکاراگوئه

ترازنامه قدرت حاکم

م. سنا

قریب ۹ ماه پیش جنبش مقاومت در نیکاراگوئه بر علیه رژیم دیکتاتوری و فساد سوموزا به پیروزی رسید. بیلان آن:

- ۴۰ هزار کسک
- ناسودی ۸۰ درصد از کشت و ریزی و صنایع.
- تعطیلی

درماهای اول پیروزی جنبش مقاومت فقط در ماکوئه پایتخت این کشور، ۸۰ هزار نفر مهاجر بایستاده میشدند. این عده حداقل به روزی ۲۵ تن مواد غذایی احتیاج داشتند. ۲۵ تن دیگر می بایست روزانه در نقاط دیگر کشور به مصرف میرسید. منابع داخلی مواد غذایی بزودی تمام خواهند شد و این کشور از این وجه نرسید خارج وابسته خواهد شد.

" دولت بازاری ملی" که بلافاصله بعد از سقوط رژیم سوموزا تشکیل تداو خواهد بود. دیگر سربازها مشکلات بسیاری رو بروی بود. خزانه دولت کاملاً خالی شده بود. سوموزا هنگام فرار به آمریکا تمام موجودی بانک مرکزی کشور را همراه برده بود. علاوه دولت به کشورهای خارجی و موسسات بینوایی بین المللی بزمروزی

سیکین داشت. یک قلم آن، ۱/۸۰۰ میلیارد دلار به آمریکا بود. بدین ترتیب آنچه که از سوموزا بجای مانده بود، کشوری بود ورشکسته و از هم پاشیده. برای درک بهتر علت تحولات سیاسی کنونی در نیکاراگوئه، باید قدری به عقب

برگشت. به ماههای قبل از پیروزی، به زمانی که جنبش مقاومت همه گیر شده بود اقتصاد نیکاراگوئه در زمان سوموزا کاملاً وابسته به امپریالیسم بود. و چنان با زماندهی شده بود که بیشترین سود ممکن را برای امپریالیسم به همراه داشت. این وضعیت چنان مورد توجه سرمایه داران بین المللی بود که حاضر بودند برای حفظ این نظم غارتگرانه مقدماتی از سودهای بدست آمده را برای تضمین ادامه غارت به سوموزا برگردانند. برعکس توده های زحمتکش

دلبلی برای رضایت نداشتند.

کالاهایی که توسط این توده ها

آماده می شود به خارج می شد، مانند قهوه و پنبه و کالای اصلی صادراتی نیکاراگوئه عمدتاً به آمریکا می رسید. تقریباً مجموعی صنایع کشور در مالکیت بلاواسطه سرمایه داران خارجی بود و آنچه هم که ظاهراً توسط سرمایه داران بومی اداره میگردید به سوموزا و خانواده اش تعلق داشت. در کنار این بخش بزرگ، البته موسسات کوچک مالی و صنعتی با سرمایه داخلی فعالیت میکردند که نقش تعیین کننده ای در تولید و گردش پول کشور نداشتند.

دولت سوموزا، برای حفظ این روابط استثمارگرانه برای نگهداشتن رقبای کوچکتر در حدی که برای آنان در نظر گرفته شده بود برای مقابله با حراهای فزاینده و تشنحات اجتماعی، یک سیستم گسترده کنترل سیاسی بوروکراتیک را ایجاد کرده بود که به تنهایی یک سوم بودجهی کشور را می بلعید. اما این سیستم کنترل نتوانست موفقیت زیادی بدست آورد. سرمایه داران کوچک، داخلی که سهم بیشتری از ثروت را میطلبیدند، حاضر به پذیرش سدهای ایجاد شده از جانب سوموزا نبودند. توده های فقیر نیز که هر روز فقر آنها افزوده میگردید، دیگر حاضر به تحمل این شرایط غیر انسانی نبودند و طالب کار و نان و عدالت بودند. این خواسته های متفاوت، به سرعت به خواست مشترک برای تغییر مناسبات حاکم تبدیل شد و ضد سوموزائی و ناسیونالیسم، کاتالیزورهای جنبش نامتجان گردیدند. ائتلافی گسترده از کارمندان بانکداران - وابستگان به کلیسا - توزیع کنندگان کوچک - استادان دانشگاه کارگران و بیکاران بوجود آمد که شعار مشترک آن " آزادی و عدالت در نیکاراگوئه نیکاراگوئه دموکراتیک " بود.

جبهه آزادیبخش ملی ساندینیست: بازوی

سلح جنبش

اما آن نیروئی که میتواند پیروزی جنبش را تضمین کرده و باین خواسته ها تحقق بخشد، جبهه آزادیبخش ملی

ساندینیست بود. این جبهه در سال ۱۹۶۲ از بهم پیوستن عده ای از جوانان روشنفکر مخالف رژیم سوموزا، تاسیس شده و تحت تأثیر انقلاب کوبا و بر اساس سنتهای مبارزاتی ژنرال ساندینو که در سال ۱۹۲۸ با اهداف میهن پرستانه مبارزه موفقیت آمیزی را رهبری کرده بود، استرانی جنک طولانی خلقی را بعنوان متی اصلی مبارزاتی جبهه در دستور کار قرار داد. پس از مدتها مبارزه با دشمنان و یک در درون جبهه بالاخره یک بخش که عمدتاً از روشنفکران مسلح به تئوری مارکسیستی با متی ضد امپریالیستی مشخص و متفقد به ضرورت مبارزه طبقاتی تشکیل شده بود از آن جدا شده " کرایش پرولتری " نام گرفت. جندی بعد، در سال ۱۹۷۷، جریان سومی در درون جبهه بوجود آمد که خود را " نیروی سوم " مینامید. این بخش معتقد بود که باید در اتحاد با تمام نیروهای ضد سوموزا و ملی گرا و با هدف ایجاد روابط منظم و دموکراتیک در کشوری مستقل مبارزه کند این کرایش جدید، بخاطر ماهیتش بزودی عده ای کثیری را بدور خود جمع کرد و، عمدتاً با اقدامات نظامی میپرداخت. اشغال کاخ ملی در سال ۱۹۷۸ از جانب این بخش انجام شد. " کرایش پرولتری " " نیروی سوم " را با طرهمکاری علنی آن با بورژوازی مورد انتقاد شدید قرار داد و ملی بالاخره بخاطر ضرورت برآ - کما تسمی مبارزه، این سه کرایش با یکدیگر متحد شده و با ضافه " حزب سوسیالیست " (حزب کمونیست وابسته به شوروی نیکاراگوئه) و " حزب کمونیست " (حزب وابسته به چین) در جبهه واحدی بهم پیوسته و " جنبش متحد خلق " را پیروزی کردند. وجه مشترک این " جنبش " بهر حال نمیتوانست چیزی بیشتر از یک سلسله شعارهای دموکراتیک باشد و همینطور هم بود. شعارهای جبهه ساندینیست ها در عمل فقط به " عدالتخواهی و آزادی طلبی " محدود بوده است. این جبهه هیچگاه بعنوان یک پیشاهنگ سیاسی با موضع

متخصصان امپریالیستی به میدان نیامده و همواره در همان چهار چوب کلی محدود بوده است. از جمله مثلاً در بیست و دوم مارس ۱۹۷۹، "اتحاد ساندنیست" بعنوان اتحاد سه کرایش اطلاعاتی منتشر کرد که در آن مواضع سیاسی مبارزه ایس اتحاد ذکر شده بود: "علیه جنایتکاری سوموزا، برای آزادی و عدالت و استقلال از سوی دیکر ادمی حاکمیت رژیم سابق، هم برای امپریالیسم و هم برای سرمایه داران داخلی دیکر مقرون بصره نبود. این رژیم با خنوت بی اندازه و غیر قابل کتمان خود، امکان هر حمایتی را از خود سلب کرده بود. در چنین اوضاعی بود که جبهه ساندنیست بعنوان بازوی مسلح نیکاراکوئه جدید، برای کسار از روابط مسلط بسوی روابط جدید، که البته میتواند هنوز هم کاملاً کاپیتالیستی باشد، از جانب امپریالیسم و سرمایه داران داخلی مورد توجه قرار گرفت است.

این قدرت ها، در ابتدا برای یافتن یک راه حل میانی حتی از طریق کودتا شکست خوردند. آخرین "راه حل" برای نجات آنچه که هنوز قابل نجات بود، کنار آمدن با جبهه ساندنیست تشخیص داده شد. اکنون و بعد از چند ماه که از پیروزی جنبش مقاومت میگذرد، بیش از هر زمان دیگری علت رضایت سفیر آمریکا در نیکاراکوئه، بعد از آخرین ملاقاتش با جبهه ساندنیست روشن شده است.

دولت بازسازی ملی

نهادهای سیاسی در نیکاراکوئه، بعد از سرنگونی رژیم سوموزا تغییر سازمان یافته و بطور موقت برای ستاپنجمال آینده تنظیم گردیده است. شکل و چگونگی ترکیب این نهادها این گونه است.

الف- شورای انقلاب غیر نظامی ۵ نفره اعضای آن عبارتند از:

- کاموروز میندار برزک و ثروت مند.
- رامیرز، عضو "کروه ۱۲" و نماینده "جنبش متحد خلق"، اودرمایه ۴ اساسی ترین هدف خود را اینطور بیان کرده است: "ایجاد یک حزب ملی مشکل از کارگران و سایر بخشهای مترقی و بورژوازی بزرگ"

- روبلو، سرمایه دار و کارخانه دار.

اودرمایه ای گفته است:

"دولت باید به هفتاد درصد

بیسوادان، اصول اساسی دموکراسی

را بیا موزد." (لابد در کارخانه ها

بعنوان محل تمرین؟).

- هاسان، نماینده لیبرال "جنبش

متحد ملی" - میهن پرست و استاد

دانشگاه.

- اورنگا، عضو رهبری سرتاسری

جبهه ساندنیست.

ب- یک کابینه هیجده نفره - که در آن

مانند شورای انقلاب نمایندگان

همه نیروهای دموکراتیک نیگا -

راکوئه جدید عضویت دارند. بعنوان

مثال وزیر جدید اقتصاد، سابقاً

رئیس اطاق تجارت و صنایع

کوستاریکا بوده. وزیر دفاع یک

سرگرد ناراضی در کار دملی سوموزا

بوده است. البته باید اضافه

کرد که چند پست وزارت نیز به افراد

انقلابی سپرده شده است. از جمله

وزیر کشاورزی خایم ویلک از

اعضای رهبری کراس پرولنری

و توماس بورخه، از رهبران پسر

سابقه جبهه، وزیر کشور است.

ج- بعنوان قوه قانون گذاری یک

شورای ۳۳ نفره که نمایندگان

تمام احزاب بعلاوه کلیسا، سندیکاها

و سایر نیروها در آن عضویت

دارند، تشکیل شده است.

د- برای حفظ امنیت ارتش جدیدی

ایجاد شده که بر اساس یکی از تصویب

نامه های شورای انقلاب، میتوان از

افسران و سربازان گارد ملی که

میهن پرست باشند نیز در آن استفاده

کرد.

اورنگا، عضو رهبری "نیروی سوم"

در شورای جدید ۵ نفره مانند سایر

اعضای دولت، مشخصاً به این مسئله

اشاره کرده است که دولت جدید

مالکیت خصوصی را حتی در برنامه های

اصلاحات ارضی نیز محترم خواهد شمرد.

مشخص تر از او، روبلو یکی دیگر از

اعضای شورای انقلاب در مصاحبه ای

بعنوان یک سرمایه دار جوان گفت:

"استکارات سرمایه داران خصوصی،

کشش زیادی برای گسترش اقتصاد

دارد. حائیکه به سرمایه

احتیاج باشد ولی سرمایه های

ملی تکافوی آنرا ندهند،

میتوان از سرمایه های خارجی

استفاده کرده و صنایع باید به

بخش خصوصی سپرده شوند."

ناخسون ۷ بانک خصوصی که صندوقهای

آنها کاملاً خالی بوده اند، ملی

شده اند. اما این امر بمعنای

جلوگیری از فعالیت بانکهای دیگر

از جمله بانکهای خارجی نیست. حتی

ملی کردن صنایع ماهی گیری، چوب و

معادن که از جانب عده ای عنوان شده

است، اصطکاک زیادی با منافع

امپریالیستها پیدا نمیکند. بعلاوه

میتوان از هم اکنون تصور کرد که

ابتکارات بخش خصوصی، بویژه بعد از

به پایان رسیدن دوران بازسازی

خود را بیش از پیش تحمیل خواهند

کرد.

این چنین اقتصاد رنکارنگی که

در آن سرمایه داران بومی سود

بمراتب بیشتری از گذشته به جیب

زده و برای اولین بار از کمک همه

جانبی دولت نیز بهره مند خواهند

شد. اقتصادی که در آن مالکیت

خصوصی، رقابت آزاد، و سرمایه های

دولتی و کنترل آن به یکدیگر پیچ

و مهره شده اند. بدون شک همچنان

در خدمت سرمایه بین المللی و در

جهت منافع آن باقی خواهد ماند. و

مناسبات سیاسی جامعه ای مبتنی بر

این روابط نمی تواند چیزی بیش

از روابط "دموکراتیک" بمعنای

بورژوازی آن باشد.

مبارزه مسلحانه بخاطر ادامه کار

منظم مزدوری

شده هایی که با کمک دولت

سوموزا چند ماه قبل تا حد غیر قابل

تصور استعمار میشده اند، و سپس تحت

توهمات خلقی و عمومی متشکل شدند تا

با مبارزه مسلحانه "دشمن" را

از پای در آورند. اکنون

فرا خوانده شده اند که سهم خود را

برای ایجاد روابطی که در بالا بر

نقشه در صفحه ۱۵

روابط ایران و آمریکا

تخفیف بحران!

ش. واحدی

به افغانستان انتقال پیدا کرد. دولت آمریکا که از دیر باز بدنبال مجوزهای تازه "وقایع کنشیده" ای برای پیاده نمودن سیاست نوین خود بود، با استناد به مداخله شوروی در افغانستان و لزوم بسیج جهانی علیه این مداخله، از یکسو افکار عمومی جهانی را جهت دست یازیدن بهر نوع تقابل نظامی علیه شوروی آماده میساخت و از سوی دیگر با تلاش در جهت ایجاد بلوکهای تازه در نقاط مختلف و بسیج متحدین قدیمی، به ایجاد صفارائی های نوین علیه شوروی مبادرت نمود. مساله مداخله نظامی شوروی در افغانستان از همان آغاز مسالهای بحران ایران و آمریکا را بشدت تحت الشعاع خود قرار داد. کارتر طی پیامهای متعددی برای رهبران رژیم ایران لزوم وحدت آمریکاییان - ایران را علیه "شوروی دشمن اصلی" خاطر نشان نموده و حتی تمایل آمریکا را مبنی بر فروش اسلحه به ایران و اعزام مستشار برای تقویت کارآئی و بنیهی نظامی ایران جهت مقابله با شوروی اعلام نمود. این کوششهای آشتی طلبانهی آمریکا با رژیم ایران را باید در دو مسالهای مشخص جستجو کرد. یکی ماهیت ضد کمونیستی رژیم ایران که مهمترین فصل مشترک و پایهی دوستی دولتی ایران و آمریکا است و دیگری عملکردهای مشخص رژیم ایران در ارتباط با مسالهی افغانستان. دولت ایران از همان ابتدای مداخله شوروی در افغانستان شوروی را البته نه از زاویهی مترقی و انقلابی بلکه از دیدگاه راست و ضد کمونیستی خودمورد حمله قرار داد و محکوم نمود. بلافاصله بسیج افکار عمومی ایران برای تقویت اپوزیسیون اسلامی افغانستان که دست پروردهی "سیا" آمریکایی و تحت حمایت مستقیم بورژوازی بزرگ

مسالهی بحران روابط ایران و آمریکا در واقع یکی از مسائلی است که استراتژی جهانی نوین آمریکا را در معرض دیدگاههای مردم جهان قرار میدهد. بحران سیاسی ایران و آمریکا خودمستسکی شد برای طرح مسالهی جنگ در افکار عمومی آمریکا برای "حفاظت از منابع نفتی خلیج فارس" و گسیل ناوگانهای آمریکائی به منطقه و بسیج حدود ۳۰۰ هزار تنفکدار آمریکائی جهت مداخله مستقیم نظامی در شرائط مورد نیاز. در این ارتباط هم چنین میتوان افزایش فوق العادهی بودجهی "دفاعی" آمریکا و تقویت نظامی ناتو، فروش جنگ افزارهای تازه به مصر و پاکستان، کوشش برای ایجاد پایگاههای جدید نظامی و هم آهنگ ساختن فعالیتهاى آمریکا در عمان، امارات متحدهی عربی، سومالی، عربستان سعودی و... و از همه تازه تر طرح بخدمت فرا خواندن اجباری مردان و زنان آمریکائی برای انجام خدمت زیسر برجم و تقویت ارتش آمریکا را نام برد. معذالک و در این میان علیرغم تشدید فعالیتهاى جنگ طلبانهی آمریکا، آتمسفر حاکم بر روابط ایران و آمریکا و بحران موجود که نمود آشکار و عریان استراتژی تهاجمی جدید آمریکا بود، بطرز بیسابقه ای کاهش یافته است. چرا علیرغم استراتژی نوین و جنگ - امروزانهی آمریکا بحران ایران و آمریکا تخفیف می یابد؟ بررسی این امر و عوامل اصلی کاهش بحران را باید در اوضاع داخلی ایران و منطقه جستجو کرد. در این رابطه به چند عامل باید اشاره نمود. از آغاز تهاجم نظامی شوروی به افغانستان و متعاقب آن تغییر رژیم سیاسی در این کشور، مرکز ثقل توجه افکار عمومی جهان از ایران

در هفته های اخیر با توجه به پاره ای از تحولات جهانی، جو سیاسی حاکم بر آمریکا بشدت تغییر یافته است. این تغییر با در نظر داشتن بحران سیاسی چند ماهه گذشته بین ایران و آمریکا و تمرکز توجه افکار عمومی جهان نسبت به مسالهای گروگانهای آمریکائی در تهران قابل تعمق و مستلزم بررسی است. طی چند ماهه گذشته بحران روابط ایران و آمریکا با مسالهای "اشغال" سفارت آمریکا و گرفتار شدن "دیپلمات" های آمریکائی در تهران باوج خود رسید. دولت کارتر و متحدین امپریالیستش ظاهراً به انواع تهدیدها و فشارها و اقدامات تلافی جویانه دست یازیدند. از جمله این اقدامات میتوان به مسدود کردن کلیه سپرده های ارزی ایران در بانکهای آمریکائی، قطع خرید نفت از ایران، محکوم نمودن ایران در دادگاه لاهه و شورای امنیت و نیز اعمال انواع فشارهای بیسابقه بر ایرانیان و دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا و بالاخره اقدام به تحریم اقتصادی جهانی علیه ایران بعنوان مهمترین مخاصمهای فشار آمریکایی بر ایران اشاره نمود. طولانی شدن مسالهی گروگانها و تبلیغات شوونیستی در آمریکا باعث گردید که در چند ماهه گذشته بطور بیسابقه ای جو عمومی آمریکا حالت و خصوصیات دموکراسی بورژوازی را پشت سر گذارده و سرعت بطرف جو فاشیستی متغیر شود. البته این تغییر در جو عمومی آمریکا را باید در ارتباط با تغییر استراتژی جهانی آمریکا برای دهه ۸۰ که نمود عمده ی آن تغییر دگرپنهای گذشته مربوط به عدم مداخلات مستقیم نظامی به دگرپن جدید کارتر مبنی بر دخالت مستقیم نظامی آمریکا در ارتباط با رویدادهای حساس جهانی است، بررسی نمود.

لیکن یک نکته را نباید از نظر دور داشت و آن اینکه علیرغم خوشبینی های زیاده از حد استراتژیستهای آمریکایی و ایدئولوکهای سرمایه داری جهان و علیرغم عمده شدن مسأله ی شوروی و افغانستان در جهان، شرائط بحرانی داخلی ایران که اصلی ترین وجوه آن در حال حاضر تشدید منازعات جناحی حاکم انهم در لحظه ای که پیش از هر وقت دیگر احتیاج به وحدت دارند، هنوز ادامه دارد.

تعمیق بحران سیاسی و در یک کلام بی ثباتی روز افزون رژیم حاکم محال زیادی برای خوشبینی به رهبران آمریکا میدهد. اوضاع کنونی ایران در کلیه ی شئون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بی ثبات و بیشت در معرض تغییر و تحول است.

در محافل سیاسی آمریکا بوجود آورده بود، خوشبینی های محافل آمریکایی زمانی شدت یافت که بنی صدر طرحهای قابل قبولی را برای حل بحران ایران و آمریکا و فیصله دادن مسأله ی کروکاتها پیشنهاد نمود. از جمله نکات پیشنهادی تازه میتوان به حذف استرداد شاه بعنوان خواست اصلی رژیم ایران، توافق بر روی تشکیل کمیته ی بین المللی تحقیق برای "رسیدگی به شکایات ایران" و درخواست از آمریکا بقبول یک معذرت خواهی از اعمال گذشته ی خود، اشاره کرد. در این ارتباط دولت آمریکا نخست از حملات بنی صدر به سایر جناحهای قدرت در ایران از جمله "دانشجویان پیرو خط امام" و حتی رقبای حزب جمهوری اسلامی پشتیبانی کرد و او را بعنوان فرد

عرب میباید، آغاز شد. شورای انقلاب و اینبار از دهان "لیبرال ترین" فرد بنی صدر اعلام کرد که نه تنها کمکهای مالی را به "جنش مسلمانان افغانستان" ارسال خواهد داشت بلکه در آینده اجازه خواهد داد که داوطلبان ایرانی جهت مقابله با "کفار" به افغانستان اعزام شوند. طبیعی بود که عکس العمل آمریکا نسبت به سلسله اقدامات رژیم ایران بسیار مثبت و تأیید آمیز باشد. در کنار این ماجرا افزایش خوشبودی آمریکا را از تحولات مطلوب در ایران باید در شرکت رژیم ایران در کنفرانس کشورهای اسلامی در اسلام آباد، ملاحظه نمود. طرح آمریکایی در برگزاری کنفرانس کشورهای مسلمان در پاکستان که کنفرانسی ماهیتاً ارتجاعی بود، و در خط سیاست آمریکا

علیرغم خوشبینی های زیاده از حد استراتژیستهای آمریکایی و ایدئولوکهای سرمایه داری جهانی و علیرغم عمده شدن مسأله ی شوروی و افغانستان در جهان، شرائط بحرانی داخلی ایران که اصلی ترین وجوه آن در حال حاضر تشدید منازعات جناحی حاکم، آنهم در لحظه ای که پیش از هر وقت دیگر احتیاج به وحدت دارند، تعمیق بحران سیاسی و در یک کلام بی ثباتی روز افزون رژیم حاکم است، محال زیادی برای خوشبینی به رهبران آمریکا نمیدهد.

جریانات سیاسی حاکم امروز بمراتب بیش از گذشته قطبی شده و فضای سیاسی نوینی که دارای ابعاد مشخص ضد امپریالیستی است در جامعه ی ما گسترش یافته است. جو ضد امپریالیستی و ضد آمریکایی موجود را حتی اگر که روند مناقشات هیئت حاکم به بالاخره به تثبیت رژیم بنی صدر بی انجامد، باین سادگی نمیتوان بعقب برد و اصولاً بنظر ما تحسنت اتمسفر حاکم، مناسبات ایران و آمریکا علیرغم کوششهای آمریکا و علیرغم شغفهای سازشکارانه ی هیئت حاکمه هیچگاه بحالت اول باز نخواهد گشت. و مبارزه ی مردم همچنان ادامه خواهد یافت. ۵

"منطقی" و "واقع بین" مورد ستایش قرار داد. با شروع مقدمات کار کمیسیون تحقیق بین المللی، کارتر نیز متقابلاً دستور به تعویق انداختن طرح محاصره ی اقتصادی ایران و نیز انجام امور تدارکاتی برای آزاد ساختن ذخائر ارزی ایران (۱۰ بلیون دلار) را به مسئولین امر صادر کرد. کارتر با توجه به حمایت ابدالله خمینی از شخص بنی صدر، خوشنودی خود را از تحولات تازه در ایران تا بدانجا رساند که برای اولین بار، در کلیسای واشنگتن بجای دعا برای آزادی کروکاتها برای بهبودی کامل شخص آیت الله دعای خیر کرده و سلامتی ایشان را آرزو کرد.

رخدادهای فوق الذکر در چند هفته ی گذشته جملگی در تعبیر جو سیاسی در آمریکا و تحقیف بحران ایران و آمریکا موثر بوده اند.

قرار داشت، با شرکت حدود ۳۵ کشور اسلامی از جمله ایران بسمت موفقیت کامل روبرو شد و رژیم کارتر این پیروزی را با سر و صدای زیاد در سطح جهان تبلیغ کرد. کنفرانس کشورهای اسلامی نشان داد که مسأله ی شوروی در افغانستان بالاخره به ایجاد صف بندیهای جدید در جهان انجامیده و جایگاه واقعی نیروهای مختلف جهان اسلام در این صف بندیها نوین روشن است.

در اینجا یک مسأله ی دیگری را باید توضیح داد و آن تحولات داخلی ایران است. انتخابات رئیس جمهور و بدنبال آن بقدرت رسیدن بنی صدر به رئیس جمهور "حافظ نظم" و مایل "بمذاکرات دیپلماتیک" از نظر آمریکا یک گام به جلو بود از جانب دیگر از زبانی مشخصات رئیس جمهور تازه و برنامه های او برای آینده، امیدهای تازه ای را

دنباله نقدی بر

"نظری انقلاب یک چیز من درآوردی بی رابطه با سایر مسائل مبارزه طبقاتی نیست. جریان که دید انحرافی از نظری انقلاب دارد جریانی است که دید انحرافی از مبارزه طبقاتی دارد و جریانی که در مبارزه طبقاتی منحرف است و آنرا نقی می کند جریانی سوسیالیستی نیست!

وقتی حزب کمونیست شوروی در مورد انقلاب سخن میگوید معلوم است که از انقلاب کشورهای دیگر و نه خود شوروی سخن میگوید، و نه از انقلاب غیر قهرآمیز شوروی!! حزب کمونیست شوروی مانند شما معتقد است که سوسیالیسم در شوروی مستقر است یا برای نسخه انقلاب را برای ما و شما - ما نه شما - می پیچد. حزب کمونیست شوروی میگوید انقلاب ایران و عراق و سوریه و غیر قهرآمیز است (و نه تنها چنین میگوید بلکه به هزار نوطه هم برای جلوگیری از انقلاب اصل متوسل میشود) حزب توده بیچاره صرفاً میگوید آقا یان درست میگویند. در منطق (!) شما این خاش است آن یک سوسیالیست. باور کنید حتی برزنف از اینکه کسانی اینقدر برای حزب دلسوزی میکنند و به منطق فیثا غورشی متوسل میشوند متحیر است (بپرسید منطق فیثا غورشی چیست. فیثا غورث منطق نداشت. منظور بی منطقی است!)

البته این خوب خورد دنباله همان برخوردی است که در مورد معاهده مولوتوف - ریبنتروپ طرح رفت. در این برخورد کمونیستهای هر کشور با پیش خود را بیزند. هر کدام باید فکر منافع ملی خود باشند و اگر این منافع متضاد باشد هر یک حق دارند در تعقیب منافع ملی خود با دیگری مخالفت کنند و حتی بجنگند. نه تنها در این برخورد جنگ چین و شوروی توجیه میشود بلکه کارل کائوتسکی نیز از اینکه دنبال منافع ملی میهن خود حرکت کرد ۵ برابر مذمه می باید. کمونیسم ملی یعنی این. ولی راه کارگرنشان میده که در این جدال ملتها دلیلی عجیب با ملت های شوروی همدا میشود. اگر میخواستیم زیاد ملی باشیم چرا حزب خودی نود را که از ملت خودمان است نوجیه نکنیم بلکه ملی شوروی باشیم. امیدوارم که رفقا از ما ترند چه ما ابتدا قداها نت نداریم. این نتیجه کبریهای

زنده نه مورد خواست ما بلکه نتیجه منطقی "استدلالاتی" است که راه کارگراز فسط بی استدلالی آنها متوسل میشود. رفقا اگر بیکباره میگفتند حزب کمونیست شوروی سوسیالیستی است برای اینکه ما میگوئیم سوسیالیستی است خیلی سکتیتر بود. □

ادامه دارد

دنباله جنبش مقاومت

شمریم ادا کنند. شورای انقلاب ایجاد "رسته های بازسازی کار و تولید" را اعلام کرده است. ایجاد عناصر کواکون خواهد بود کردانی خلق در شهر و روستا اکنون از جانب بسیاری از کسانی که دست از دور بر آتش دارند بعنوان یک سیستم جدید اجتماعی ارزیابی شده است. اما از آنجا که اینگونه عناصر خود کردانی، فاسدساز ایدئولوژیک هستند، در عمل تبدیل به ارگانی برای سازماندهی ضروریات عملی سامان اجتماعی خواهند شد.

کارگران و دهقانان، در روستا و در کارخانه باید همچنان از طریق کار مزدوری برای ازدیاد ثروت ملی تولید کنند. کار آنها باید بتواند سکوفائی بازار داخلی است. هر که میخواهد شکم خود را سیر کند باید بخار مزدوری بپردازد فقط در چنین صورتی با و خواهد شد آموخت که خواسته های برای کسانان، کار و عدالت، بطور منظم برآورده شده است. یونان - نیلی - برغال - ایران نمونه های کواکون و از نظر خصوصیات ملی مختلف ادامه ی موفقیت آمیز تسلط امپریالیسم است و نیکارا کوئه نیز اگر همچنان میری را که تاکنون پیموده، ادامه دهد، بی شک نمونه ی پنجمی در کنار کشورهای فوق خواهد بود.

تجربه ی جنبشهای خلقی" با شعارهایی عام و ظاهر فریب مبارزاتی که میتواند بسیار هم رادیکال و قهرآمیز و همراه رشادت و از جان گذشتگی ولی بدون محتوای مشخص طبقاتی انجام گیرد. اینگونه

دنباله بنی صدر

قرار گرفته است. او دیگر در انتظار توده ها بیرون گود نیست. در درون پهنه حادثه است و منتظران منتظرند. دیگران نیز، آنهایی که با ذکاوت دریافته اند که بنی صدر آخرین سیر ترکش شان است، منتظرند.

پس چاره ای نیست. باید چکه هسای رضا خان را بپاکرد و شلاق محمدرضا خان را بدست گرفت. از اینجا دیگر او رئیس جمهور نیست. او "شاه زاده" است که سنت های بی اعتبار سلف خویش را به تجربه میکشاند. اکنون "شاه زاده" خود شاهی است با همه یال و کوپال. او ناچار است که "امر" کند. به همه حکم کند. بعنوان فرمانده کل قوا و رئیس جمهور. بهمانگونه که شاه نیز بنام "پادشاه" امر میکرد و فرمان میراند.

تنها تاریخ تکرار گشته است. تاریخ در نوع کمیش. و تنها یک چیز مثل همیشه در این تکرار فراموش میگردد. خود تاریخ.

"شاهزاده" بنی صدر میتواند، خود را از تیرباران مبارزین دستگیر شده کتبد بی اطلاع نشان دهد میتواند به نظامیان متحن اخطار کند که به سر کار باز گردند. میتواند به متحنین ریدان اوین امر کند که تحصن خود را بشکنند. میتواند خلقهای مبارز را به تجزیه طلبی متهم و فرمان سرکوب آنان را صادر کند. میتواند همانند رژیم گذشته مبارزین را خانه به خانه سرکوب کند. او همه اینها را میتواند انجام دهد. ولی "تاریخ" را نمیتوان دستبند زد "تاریخ" را نمیتوان تیرباران کرد. "تاریخ" را نمیتوان خانه به خانه تعقیب و سرکوب نمود. به "تاریخ" نمیتوان امر کرد و فرمان داد. هرگز. خطای همیشگی همه قدران تاریخ همین است. □

جنبشها، در عصر ما، در عصر جهانی شدن سرمایه، در دورانی که "بورژوازی ملی" و واژه های شبه آن به افسانه تبدیل شده اند، قادر به از بین بردن نفوذ سیاسی و اقتصادی امپریالیسم در اتحاد با سرمایه داران بومی نخواهد بود. نیکارا کوئه بعد از ایران، تجربه ی تلخ دیگری در این زمینه است. □

پ. پرتو

بنی صدر

سحر قدرت در عرصه واقعیت

خصیلت های جنبش مردم بداند، معهور جاذبه "قدرت" اریا مهربی است و وارث تاج و تخت پهنوی . او میداند که حکومتش محصول انتخاب طبیعی مردم نیست . او باید پاکیری چنین حکومتی را مدیون تحمیق مردم نوسط ارکانهای تبلیغاتی رژیم و چماق "حزبالله" و مبارزات ضد-امیرالیستی ! حاج ماشاالله قصاب و همزمانش در سفارت آمریکا باشد و هست . او میداند که با اینهمه انتخاب او واکنش مردم در صیال بی کفایتی ها و بی مایکی های همه کسانی است که دستشان در حنای قدرت بوده است و آتای

روش های ستمگرانه تشدید و بیشتری بسدیل جلوه نماید . منش ستمگر بیشتر در ذهن آنان تثبیت و در رفتارشان انعکاس می یابد و به اشکسال گونه کون خود را تحدید تولید میکند . کسانی که در راستای چنین آلترنا-تیوی حرکت میکنند ، از آنجا که بیش از پرداخت به جبر واقعیت ناشی از نوع مناسبات که در دیکتاتوری مادیت می یابد ، آنرا به منش دیکتاتور منتسب میکنند ، با بدست گرفتن قدرت ناچارند که در مقابل واقعیت های مادی سر فرود آورند و به همان روش های زورتن در دهند .

این رسم همه قلدران بزرگ تاریخ است که حقارت خویش را بوسیله ارباب خم ، پنهان نمایند . و این رسم بزرگ تاریخ است که هیچ عریده جوئی میدان دار تاریخ نماند ، که اگر جز این بود شاه میماند و باز اگر چنین باشند بنی صدر ماندنی است ، ولی بسیارند از اینگونه کردنگشان که کرده ستر و مغروران ، بخاک ذلت سائیده شد و باز بسیارند نوچکان تازه براه افتاده ای که آزموده را دو باره می آزمایند . دیر زمانی است که همه برایسن باورند که حاکمین نورسیده ، از صدر با دلیلی مانگانی هستند که تنها

بنی صدر امروز رئیس جمهور است . او اکنون در میا بد که اقتما د توحیدیش سرابی بییش نیست . توهمی است که با منطق مقتضیات پیچیده جامعه هنجاری ندارد . مردم منتظرند منتظرند که این "موسی" یا انقلاب اسلامی ، عصای سحرانگیزش را بکا رگیرد و "برهه های گمشده عیسی" در بهت دشتها در انتظارهی هی چوپا نند . مردم منتظرند و بیصبرانه منتظرند که دم مسیحای این اسطوره بلاهت ، پیکر بیما را این جامعه راشفابخشد .

بنی صدر بد یمن اندک کیاستان در همه حوادثی که بر سر این مردم گذشت یک دستشان را بیشتر نشان ندادند . دست دیگرشان را که در دیگ قدرت بسود ، همیشه پنهان کردند و با دست دیگر ، خود را بیرون از ماجرا نشان دادند . و این همه هنر ایشان بود . ولی بهر حال بنی صدر امروز رئیس جمهور است . او اکنون در می یابد که اقتصاد توحیدیش سرابی بیش نیست . توهمی است که با منطق مقتضیات پیچیده جامعه هنجاری ندارد . مردم منتظرند منتظرند که این "موسی" یا انقلاب اسلامی ، عصای سحرانگیزش را بکا رگیرد . "برهه های گمشده عیسی" در بهت دشتها ، در انتظار صدای هی هی چوپا نند . مردم منتظرند و بیصبرانه منتظرند که دم مسیحای این اسطوره بلاهت ، پیکر بیما را این جامعه را شفا بخشد .

اکنون اعمال روشهای ستمگرانه از طرف ایشان ، بیش از آنکه بیانگر اعتماد بنفسشان باشد ، تجلی احترام ناخودآگاه آنان به ستمگر و در واقع تقدیس روش های زور است . نشان دهنده عمیق فاجعه و هراس گذشته است که در رویا روشی با واقعیت های امروز خود را بروز میدهد . وقتی به "انقلاب" از این زاویه پرداخته خته شود و انجام آن به تعویض قدرت سیاسی محدود گردد ، قدرت نوظهور چاره جز ادامه کاری روشهای نظم پیشین ندارد . عناصر برقرار کننده چنین سیستمی نیز ناچارند خود را به هیئت هیبت های نظام کهن آراسته کنند و ارواح گذشته را از قبور سرد و نمور تاریخ به استمداد طلب نمایند و به زبان آنان سخن بگویند . برای این اساس است که آقای بنی صدر بیش از آنکه خود را وارث سنت ها و

راه ادامه ی حاکمیت نامیون خود را در ترور و ارباب یافته اند . کیست که نداند ، از آغاز چگونه عمل کرده اند و انجام کارشان به چه خراب آبادی میکند . امروز تنها مثنی سفیه و فقیه و ناآگاه و عده ای کسسه دستشان در حنای قدرت است میتوانند هنوز بر باورهای خود ساخته از "عدالت اسلامی" تکیه کنند . وقتی به نوع حاکمیت از زاویه مناسبات تولیدی نگریده نشود و بدیل اجتماعی عرضه شده توسط مخالفین در اساس در تعارض ماهوی با مناسبات حاکم نباشد و تنها در جزئیات و شکل با آلترنا تیو حاکم متناقض باشد ، سرکشی در برابر دیکتاتور با احساسی گنگ و ناآگاهانه از ستایش و تبعید همراه میشود . چنین مخالفینی با آنکه با حاکمیت در ستیز نباشد ، مجذوب قدرت میگردد . هر چه اعمال